

ایران را محتاج به قطعات یدکی و اقلام آمریکایی می‌نمود. (به قضیه ایران - کنترا و سفر مک فارلین به ایران توجه شود) و دوم آن که با مشغول نمودن عراق، ساحل غربی خلیج فارس، (عربستان، کویت و...) از گزند این دولت مصون نگاه داشته می‌شد. این که چرا عراق حاضر به اتخاذ چنین سیاستی شده صرفاً به چشم‌داشت او به خاک ایران قابل توجیه نیست. صدام این گونه تصور می‌کرد که اگر ایران را در هم بشکنند، اجازه خواهد یافت که قدرت مسلط منطقه خلیج فارس شود. آمریکا در موضعی قرار داشت که می‌توانست از پیروزی مطلق هر یک از طرفین جلوگیری کند. با این حال این جنگ با پیروزی نسبی عراق پایان گرفت و به همین دلیل عراق به سرعت برای بهره‌برداری از ثمرات پیروزی خود در جنگ با ایران وارد عمل شد. صدام به سفیر آمریکا در عراق اطلاع داد که قصد حمله به کویت را دارد. حکومت عراق این گونه تصور می‌کرد که این حمله یک تحول ضروری و منطقه‌ای است که مورد توافق آمریکا نیز هست و در فرآیند حاکمیت عراق بر منطقه می‌باشد. این ظن از آنجا تقویت شد که با وجود آگاهی سفیر آمریکا از حمله قریب‌الوقوع عراق، کوچکترین اعتراضی به این کشور صورت نگرفت. اما منافع نهفته ایالات متحده در منطقه بیش از آن بود که نسبت به قولها و تعهدات پنهانی به دولت عراق وفادار بماند و موجب شد تا این کشور به دفاع از کویت برخیزد. با این حال، ایالات متحده خود رأساً صدام را سرنگون نکرد که چند دلیل برای آن متصور بود.

۱- امکانات نظامی گسترده‌ای که سرنگونی را ایجاب می‌نمود، توأم با تلفات گسترده بود که آمریکا خواهان چنین تلفاتی نبود.  
۲- ایالات متحده برای حفظ موازنه با ایران، به عراق نیاز داشت.  
۳- ایالات متحده بر این تصور بود که صدام به دلیل شکست خود در جنگ با کویت، خودبخود ساقط خواهد شد.  
بنابراین، خط مشی ایالات متحده، حفظ عراق به عنوان یک کشور و در عین حال ساقط نمودن صدام از طریق مکانیسمهای داخلی بود. با این حال، ایالات متحده قابلیت صدام در کنترل و مهار مخالفینش را دست کم گرفته بود. هر چند از بسیاری جهات استراتژیک، بقای حکومت عراق به سود ایالات متحده بود و اتخاذ چنین سیاستی توانست حکومت ایران را کماکان در حالت دفاعی نگاه دارد، اما بقای صدام یک چالش استراتژیک را پدید آورد که در بلندمدت به سود ایالات متحده نیست و این نتیجه را القا می‌کند که می‌توان در مقابله با ایالات متحده، جان سالم به در برد. چنین نتیجه‌ای افراد دیگر را به قبول خطر مقابله با آمریکا سوق می‌دهد. از

# استراتژی انگلی صدام حسین

شده تا نتوانند در تدارکات و قیمت‌های جهانی نفت نقش مؤثری ایفا کنند. در میان قدرتهای منطقه‌ای، این ایران و عراق هستند که هر یک به تنهایی قادر به انجام عملیات نظامی می‌باشند. از نظر آمریکا، رقابت این دو کشور که از دوران 'بابلها' و 'پارسیها' در چالش خونین با یکدیگر بوده‌اند، تا حدود زیادی ایالات متحده را آسوده خاطر می‌کند. پیش از این نیز ایالات متحده با اتخاذ یک سیاست موازنه قدرت و تقویت اختلافات فیمابین این دو کشور، چاههای نفت را از گزند این دو قدرت منطقه‌ای در امان نگاه داشت. تا قبل از فروپاشی شوروی سیاست موازنه قدرت با راهبرد آمریکا به منظور مهار اتحاد شوروی کاملاً منطبق بود، که از طریق اتحاد با ایران، عراقیها را مهار و آرزوهای شوروی را برای نفوذ در خلیج فارس عقیم می‌کرد. بعد از سقوط شاه، ایالات متحده سیاست خود را تغییر داد. از یک سو آمریکا مجبور شد، به بیطرفی ایران در معادله آمریکا و شوروی تن در دهد، ولی از سوی دیگر پنهانی صدام حسین را تشویق به درگیری با ایران نمود. این جنگ دو فایده اساسی را در بر داشت. نخست آن که حمله عراق به ایران، دولت

با گذشت حدوداً نه سال از عملیات طوفان صحراء، حملات متناوب جنگنده‌های آمریکایی بر علیه اهداف استراتژیک در خاک عراق همچنان ادامه دارد. در یک برآورد ابتدایی می‌توان تعداد پروازهای هواپیماهای آمریکایی را از دسامبر ۱۹۹۸ تاکنون بیش از ده‌هزار مورد ارزیابی نمود، که از این میان چهارصد مورد آن به حمله مستقیم به اهداف مورد نظر اختصاص داشته است. پایگاه هوایی شاهزاده سلطان در عربستان سعودی، پایگاه هوایی اینجریلیک در ترکیه و همچنین ناوهای هواپیمابر مستقر در منطقه مرکزی پوشش هوایی بر فراز خاک عراق را تأمین می‌کنند. حملات اخیر به بهانه سیستمهای ضد هوایی عراق صورت می‌گیرد. هر چند که عراقیها برای حفظ این سیستمها از روشن کردن آنها خودداری می‌کنند. با این حال سیاستهای جاری ایالات متحده بدون درک منافع نهفته این دولت امکان‌پذیر نیست. برای ایالات متحده دو منفعت در خلیج فارس متصور است. نخست حصول اطمینان از این که رقبای جهانی نتوانند کنترل نفت را بدست بگیرند. دوم آن که مانع دست گرفتن کنترل نفت توسط قدرتهای منطقه

